



مکتب تفکیک
جه می گویند!

آیت ... سید جعفر سیدان

قبول همه‌عقلاست کلی است، در حالی که تمامی افراد آن قوانین، يك به يك حس نشده و به وسیله حس بررسی نشده است.

مکتب صوفیان

در نظر متصوّفه با توجه به ارزش درك و تعقل در بسیاری از مسائل عادی، میزان شناخت و وسیله رسیدن به واقعیت‌های جهان، کشف و مکاشفه است و گویند "پای استدلالیان چوبین بود".

اینان معتقدند که قسمتی از حقایق مهم هستی را جز با کشف و شهود نمی توان فهمید و لذا اهل استدلال را در بسیاری از مسائل عاجز و راجل دانسته و می گویند راه رسیدن به آن حقایق مهمه "طور و راء طول العقل".^{۲۰}

رسیدن به حقایق باشد؛ زیرا:

اولاً: در بسیاری از موارد، مکاشفات افراد با یکدیگر متفاوت و متضاد است. بنابراین برای تمیز درست از نادرست به میزانی غیر از مکاشفه نیازمند خواهد بود.

ثانیاً احتمال این که آنچه در مکاشفه مشاهده شده است اثر همان ریاضت ها و مقدمات مکاشفات باشد، نه رسیدن به واقع؛ بسیار است مانند آثاری که از استعمال بعضی از ادویه حاصل می شود که اثر ادویه است نه بی‌اگر واقع.^{۲۱}

مکتب فلاسفه

در روش فلسفی تنها عقل، میزان شناخت حقایق

با توجه به اهمیت و ارزش بینش و شناخت و این که شناخت صحیح مهم‌ترین امتیاز انسان است، مروری به اختصار به میزان شناخت در اهم مکتب‌های بشری نموده و سپس با ارائه میزان صحیح به مقایسه بعضی از نتایج روش‌ها می پردازیم.

با این که ارزش و سندیت ادراك و تعقل فی الجمله مورد قبول مکتب‌های مختلف است، با این حال دانشمندان و تحقیق کنندگان در حقایق هستی و جهان، به میزان‌های گوناگون برای شناخت صحیح نظر داده اند.

مکتب مادیون

میزان رسیدن به واقع و حقیقت در نظر مادیون، حس و تجربه است. اینان می گویند افکار و آرائی که بر اساس تجربه و حس مشخص گردیده است مورد قبول است و بس.

در جواب نظریه فوق با توجه به این که حواس نقش مهمی در رسیدن به بسیاری از حقایق دارد تا آنجا که گفته اند: "من فقد حساً فقد فقد علماً".^{۲۲} دلایل متعددی بطلان گفتار مادیون را روشن می سازد که اکنون بعضی از آنان را متذکر می شویم:

الف) خطای حواس از مسائل بدیهی و قطعی و مورد قبول همه است. بنابراین حس، خود نیازمند به میزان و وسیله سنجش دیگری است.

ب) قواعد و قوانین کلیه ای که در علوم مختلف مانند حساب و هندسه، طبیعیات و سایر علوم مورد

مسائل مهم علم، اراده، حدوث و قدم، فاعلیت حضرت حق، حرکت در جوهر، اتحاد عاقل و معقول، اصالت وجود، تشکیک، وحدت وجود، مساله روح، کیفیت حشر و معاد و دیگر مسائل فلسفی کاملاً این روش را مخاطور و ناامن می نمایاند.

از آنچه که گذشت نتیجه گرفته می شود که حجیت عقل به جای خود محفوظ، ولی نکته قابل توجه این است که کاربرد عقل محدود است و نمی توان با این کاربرد محدود در همه مباحث و مسائل مطمئناً به او تکیه کرد.

بنابراین روشن است که راه صحیح در رسیدن به حقایق هستی و جهان در محدوده مستقلات عقلیه که عموماً در آن متفقند، همان اتکای به عقل است و بعد از اعتقاد به خداوند متعال و رسالت خاتم انبیاء و مکتب وحی که با همین عقل فطرت ثابت می شود راه اطمینان بخش و صحیح همان تدبر و تعقل در وحی است. و آنچه از وحی روشن و معتبر، سنداً و دلالتاً به وضوح استفاده شود همان حق و حقیقت است. در غیر این صورت خطر اشتباهات بزرگ برای انسان بسیار خواهد بود.

به همین مطلب مرحوم شیخ انصاری رحمه الله، در بحث قطع کتاب رسائل توجه داده اند، آن جا که پس از منع اکید از اتکاء به براهین عقلیه واقیسه مختلف در استنباط احکام فرموده اند:

”و اوجب من ذلك ترك الخوض في المطالب العقلية النظرية لادراك ما يتعلق باصول الدين فانه تعريض للهلاك الدائم والعذاب الخالد وقد اشير الى

است و در این مکتب آنچه با تعقل و استدلال بدست نیاید از اعتبار ساقط است و نمی توان آن را پذیرفت و در این روش مانند روشهای قبلی، شرع و مکتب وحی نفیاً و اثباتاً مطرح نیست؛ یعنی کی فیلسوف براساس برهان و استدلال حرکت می کند و موافقت و مخالفت نتیجه روش او با شرع مورد توجه نمی باشد و درخصوص فلاسفه اسلامی به اختصار نکته ای در همین نوشته آمده است که خواهید خواند.

یکی از اشکالاتی که در مورد روش فلسفی به نظر می رسد این است که گفته می شود، عقل هر کجا راه یابد به معنای واقعی کلمه هر چه را درک نموده و حکم نماید بدون تردید مورد قبول و پذیرش است. اما از طرفی با اعتراف بسیاری از عقلاء و به حکم اختلاف اصولی و اساسی در حد تضاد، آن هم در اکثر مسائل مهمی که با مراجعه به هر کتاب فلسفی مشخص است، روشن می شود که عقل در همه مسائل راه ندارد و شعاع روشنگر عقل محدود و بسیاری از مسائل مهم از پوشش نور عقل خارج است.

و نیز بسیاری از مسائل که در محدوده عقل می باشد زمینه های وصولی عقل به آن حقایق بسیار دقیق است تا آن جا که بندرت توفیق رسیدن به آنها برای بزرگان بشر دست می دهد، از این جهت به این نتیجه می رسمیم که کاربرد عقل، کاربردی محدودی است و نمی توان در همه مسائل از آن استفاده کرد و آن را میزان کامل و کافی دانست.

تضاد مبانی و نظریات شیخ اشراق و شیخ الفلاسفه ابن سینا و آخوند ملاصدرا و دیگر فلاسفه در اکثر

آید معذورند، چه اینکه راهی جز این ندارند.

به خلاف فلاسفه که مدعی رسیدن به واقع می باشند و چون در ارتباط با عقاید و معارف هستند باید راهشان یقینی باشد و اگر یک در هزار احتمال خلاف واقع دهند، باید از آن اعتقاد صرف نظر نموده و واقع در همانطور که هست به اجمال و ابهام و هر آنچه که هست معتقد گردند بلکه با توجه به پذیرش وحی باید به تدبر در وحی بپردازند.

۲- از مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) نقل شد که: "پرهیز از استدلال عقلیه در اصول دین لازم است"، در حالی که فقهاء می فرمایند: در اصول دین تقلید جایز نیست.

این دو مطلب را چگونه با یکدیگر جمع نموده و تبیین نماییم.

می گوئیم این دو مطلب با یکدیگر منافات ندارد، زیرا اضافه بر این که اجتهاد در بعضی از موارد بر اساس مدارک نقلی مانند معاد و امامت است منظور از نفی استدلال عقلیه در اصول دین نفی مستقلات عقلیه نیست بلکه حجت بودن مستقلات عقلیه قطعی و روشن است؛ بنابراین لزوم اجتهاد در اصول دین یکی از این دو معنی است.

الف) اصول دین بر اساس مستقلات عقلیه و عقل فطری باشد مانند مساله توحید و نبوت.

ب) اصول دین بر اساس مدارک معتبره و مستند باشد مانند مساله معاد و امامت.

در هر حال در اصول دین تقلید و تبعیت از نظر دیگران جایز نیست بلکه خود فهمیدن و رسیدن به

ذلك عند النهی عن الخوض فی مسئله القضاء و القدر.

واجب تر از ترك تكیه به استدلال عقلیه در احکام، ترك فرو رفتن در مطالب عقلیه نظریه برای درك آنچه مربوط به اصول دین است می باشد که همانا با این روش، خود را در معرض هلاک دائم و عذاب همیشگی قرار دادن است و به این مطلب اشاره شده است هنگامی نهی از فرو رفتن در مساله قضا و قدر.

در این قسمت از بحث، تذکره سه مطلب لازم به نظر می رسد:

۱- اگر گفته شود اختلاف فلاسفه در مسائل مختلف را نمی توان دلیل بر نادرستی و عدم اطمینان به روش فلسفی دانست همانطور که اختلاف فقهاء را نمی توان دلیل بر نادرستی فقه و فقاہت بشمار آورد. گوئیم: مقایسه بین روش فلاسفه و فقهاء در جهت مورد نظر، مقایسه صحیحی نیست، زیرا:

اولاً: فلاسفه مدعی قطع به واقع و رسیدن به حقیقت می باشند؛ ولی با توجه به اختلاف شدیدشان با یکدیگر با توجه به آنچه گفته شد قطع آور نخواهد بود، اما فقهاء مدعی قطع نبوده و اختلافشان چیزی را برخلاف مدعای آنها ثابت نمی کند بلکه می گویند که استنباط ما در بسیاری از موارد بر ایمان اطمینان آور است.

ثانیاً: فقهاء بر اساس تکلیفی که دارند عمل نموده اند، تکلیفی قطعی و یقینی، و آن مراجعه به کتاب و سنت و فرموده های عترت است. تمسک به دو ثقل عظیم جسته اند و اگر در استنباط آنها اشتباهی پیش

اند و کسانی که به فکر تنها اکتفا نمودند یا رعایت ادیان، متکلمین هستند و آنها که به فکر تنها اکتفا نموده بدون قید رعایت ادیان و شرایع فلاسفه مشاء می باشند.

ولی فلاسفه اسلامی، مکرراً تصریح کرده اند، فلسفه ای که برخلاف شرع و شریعت باشد مطرودند و خود متعبد به موازین شرعی بوده اند.

می گوئیم جمعی از فلاسفه اسلامی با تسلط و اطلاع کامل نسبت به میانی فلسفی، تنها در مسائل و مباحثی که در ارتباط با مسائل اسلامی نیست و یا احیاناً توافق دارد، از آن مباحث استفاده کرده اند ولی در مواردی که موافقت با موازین و مدارک وحی ندارد کاملاً متعبد به وحی و جانب مکتب وحی را گرفته و به آن معتقدند.

البته چنین افرادی در حقیقت همان فقیه در دین و عالم ربانی هستند و جمعی دیگر از فلاسفه اسلامی با این که تقید به اسلام دارند، عملاً در مباحث علمی، افکار و آرای نوایغ و بزرگان بشری را محور قرار داده اند و به تفکر خود در مسائل مختلف تکیه می کنند تا آن جا که اگر نتایج حاصله از مکتب وحی با افکار آنان موافق نباشد به تاویل و توجیه مدارک وحی می پردازند که مطلب پایان مقاله یکی از شواهد این گفتار است.

مکتب عرفان و اشراق

عرفا و اشراقیون با تفاوتی که دارند، در این جهت مشترکند که بین عقل و کشف جمع نموده و به هر دو - هر يك را در حدی - بها داده اند، نه به این معنی که

تذکر مذکر باشد مانند مسائل مربوط به توحید و نبوت و یا به صورت فهمیدن مطالب در سطوح مختلف از کتاب و سنت.

۳- اگر گفته شود آنچه در مورد فلاسفه گفته شد که وحی و مدارک شرعی نفیاً و اثباتاً برای آنها مطرح نیست، نسبت به فلاسفه غیر اسلامی و یا بطور کلی درباره اساس روش فلسفی به معنای خاص کلمه است، همان طور که فیلسوف شهیر حاج ملا هادی سبزواری در شرح منظومه خود، قسمت فلسفه صفحه ۶۸ در تعلیقه ای که برای عبارت:

ضرورة القضية الفعلیه لوازم الاول و المهیة آورده، فرموده است:

”قولنا المتصدین لمعرفة الحقایق و هم اربع فرق، لانهم اما ان يصلوا اليها بمجرد الفكر او بمجرد تصفیه النفس بالتخلیه و التخلیه او بالجمع بينهما فالجامعون هم الاشراقیون و المصفون هم الصوفیه و المقصرون علی الفكر اما یواضبون موافقه اوضاع مله الادیان و هم المتكلمون او یبحثون علی الاطلاق و هم المشائون و الفكر مشی العقل اذ الفكر حركه من المطالب الی المبادی و من المبادی الی المطالب“

آنهاهی که در جستجوی شناسایی حقائق هستند و به چهار گروه تقسیم می شوند، چون آنها یا با فکر فقط برای وصول به حقایق در تلاشند و یا با تصفیه به پاکیزگی از بدیها و سپس به زنت دادن نفس به خوبیها، این معرفت را تحصیل می کنند و یا به جمع بین این دو. و آنان که جمع بین فکر و تصفیه نموده اند اشراقیون و آنها که به تصفیه تنها پرداختند صوفیه

دانشمندان و فلاسفه (که خود با یکدیگر در آنها اختلاف دارند)، قرار گیرد؛ بدیهی است آنچه مستفاد از مکتب وحی است بدون هیچ گونه توجیه و تاویلی مورد قبول است. چرا که آنچه به نام استدالات عقلی در مقابل هم قرار گرفته است، احتمال خطا در هر یک؛ بلکه احیاناً در همه آنها وجود دارد^۲ و به همین حقیقت تعقل و تفکر و تمسک به کتاب عترت - مکتب وحی - با توجه به توضیحاتی که قبلاً گفته شد مکرر در مکرر در قرآن و حدیث ارشاد شده است که به بعضی از آنها اشاره می شود:

- ۱- "أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْ قُسِبَهُمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا آتَا بِالْحَقِّ وَأَجَلٌ مُّسَمًّى وَأَنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ." ۶
آیا فکر نمی کنید در خودتان (آیا با خود فکر نمی کنید). خلق نکرده است خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو می باشند مگر به حق و مدتی معین و همانا بسیاری از مردم به لقاء پروردگار خود کافرند.
- ۲- (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) ۷

آنچه را پیامبر برای شما آورده است بگیرید و آنچه را که نهی نموده است ترك نمایید.

- ۳- "عن ابی عبدالله؟ قال حجه الله علی العباد النبوی، و الحججه فیما بین العباد و بین الله العقل." ۸
امام ششم؟ فرمودند: حجت خداوند بر مردم پیامبر اکرم (ص) است و حجت بین بندگان و خداوند عقل است (به وسیله عقل به پیامبر که حجت خدا است معتقد می شوند).

باید عقل و کشف همراه با هم در همه موارد باشند و برای کشف حقایق، هم عقل و هم کشف مثبت و شاهد باشد بلکه هر یک در هر موردی که راه یابد مورد قبول و پذیرش است.

از مطالب گذشته، روشن می شود که این روش هم مخدوش و اشکالاتی که در روش دوم و سوم گفته شد در این مورد نیز صادق است. اینان بیشتر از فلاسفه به تاویل و توجیه آیات و روایات پرداخته و برای اثبات نظرات خود به متشابهات از آیات و احادیث تمسک می نمایند.

مکتب وحی

با توجه به آنچه که گذشت، در می یابیم میزان در کشف حقایق عقل فطری است و به اصطلاح در حدود مستقلات عقلیه، عقل حجتی است قطعی و آن گاه که به وسیله همین عقل فطری به مکتب وحی راه پیدا کرده و به خداوند و رسالت معتقد شدیم، میزان همان مکتب وحی خوتهد بود که باید در آن تدبیر نموده و از آن بهره مند شد، همانند کسی که در پناه نور شمع در بیابان تاریک پر از سنگ و خار و گوهرهایی ارزنده، به جستجوی گوهرهای نفیس پرداخته آنگاه با منبعی بسیار نورانی مواجه شده باشد؛ بدیهی است که در این صورت باید هر چه بهتر از پرتو آن نور استفاده نماید. ناگفته نماند که در بررسی و استفاده از مکتب وحی و گفتار مستند و روشن آن به مطالبی که مخالف عقل فطری باشد برخوردار نخواهیم کرد، و اگر در مقابل مطالب مستفاده از قرآن و حدیث استدالاتی از

۴- "یا هشام! ما بعث الله انبیاءه و رسله الی عبادہ
الا لیعقلوا عن الله." ۹

حضرت موسی بن جعفر؟ به هشام فرمودند:
خداوند انبیاء و رسولان خود را به سوی مردم نفرستاده
است مگر آن که بگیرند و بیابند از جانب خداوند،
یعنی یک طریق خداوند به سوی خود قرار داده است
و آن پیامبران رسولانند تا آن که مطالب حقه القیه را
خلایق از آنها بگیرند.

۵- "من اخذ دینه من کتاب الله و سنه نبیه صلوات
الله علیه و آله زالت الجبال قبل ان بزول و من اخذ
دینه من افواه الرجال رده الرجال" ۱۰

امام؟ فرمودند: هر که دین خود (عقاید و مسائل
گوناگون سعادت بخش) را از کتاب خدا و سنت
پیامبر (ص) بگیرد، کوههای تکان می خورد و آن
استوار و پابرجا است و هر کس دین خود را از دهان
مردم بگیرد همان مردم او را از آنچه گرفته است دور
می سازند.

بعد از ارائه میزان صحیح در رسیدن به حقایق، به
مقایسه بعضی از نتایج روش صحیح (تعقل و تدبر در
مکتب وحی) با نتیجه بعضی از مکتبهای بشری می
پردازیم.

معاد جسمانی و روحانی

از مسائلی که بخوبی تضاد بین مستفاد از قرآن و
حدیث را با حاصل افکار فلاسفه و عرفا روشن می
سازد، مساله معاد است. در بررسی مساله معاد ابتدا
به قرآن و حدیث مراجعه نموده به دقت آنچه از قرآن و

حدیث معتبر استفاده می شود به دست آورده تا از غیر
مکتب وحی مغز و قلب خود را اشباع نکرده باشیم و
سپس نظریه فیلسوف شهیر آخوند ملّا صدرا را که
روش فلسفی و عرفانی ایشان در قرون اخیر محور
فلسفه و عرفان است تشریح می کنیم، آنگاه مغایرت
آن را با مستفاد از آیات شریفه قرآن و احادیث معتبره
در می یابیم و در نهایت بعضی از تالیلات این فیلسوف
شهیر را در این بحث ملاحظه می کنیم.

از بررسی آیات و احادیث در خصوص جسمانی
بودن معاد همان طور که خواهیم دید به صراحت
استفاده می شود که در عالم نشات قیامت بدنهای
عنصری خاکی - که از اجزای بدنهای دنیوی انسان
است - در ارتباط با ارواح بوده و محسوس می شوند نه
این که در عالم قیامت فقط ارواح باشند و بس، یا آن
که ارواح باصوری جسمانی که فقط دارای مقدار
هستند و نفس آنها را انشاء نموده در ارتباط و از عناصر
مادی این عالم هرگز اثری در قیامت نباشد.

آیات کریمه قرآن

آیات قرآن در این مورد بسیار و متعدد است که
بعضی از آنها را متذکر می شویم.

۱- (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي
الْأَعْظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ
وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) ۱۱۰

و برای ما مثلی زد که گفت این استخوانهای
پوسیده را باز که زنده می کند؟ * بگو آن خدایی زنده
می کند که اول بار آنها را حیات بخشید و او به هر

خلقت دانا است.

بدیهی است که ارواح در قبور نمی باشند و همان بدنهای پوسیده شده در قبرهایند که زنده می شوند.

در این آیه شریفه به صراحت احیاء و زنده ساختن همان استخوان پوسیده و پودر شده را اعلام فرموده است و به قدرت خود که این استخوانها نبوده و او را موجود ساخته است.

احادیث شریفه

۲- (أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ۱۲)

روایات معتبر در این مورد نیز مانند آیات قرآن بسیار است که برخی از آنها ذیلاً ذکر می شود:

آیا آدمی می پندارد که ما در ابتدا استخوانهای او را باز جمع نمی کنیم؟

۱- "فی الاحتجاج: عن الصادق أنه سئل: عن الناس يحشرون يوم القيامة عريان قال: بل يحشرون في اكفانهم، قال: أتى لهم بالاكفان. وقد بليت قال: إن الذي أحيا ابدانهم جدد أكفانهم." ۱۵

در این آیه شریفه پندار نادرست انسان منکر قیامت، که انکار جمع استخوانهای از بین رفته را نموده است نکوهش فرموده و جمع عظام و استخوانهای پوسیده را که فرع بر تفرق آنها است با همین نکوهش ابلاغ کرده است.

از حضرت صادق سوال شد آیا مردم روز قیامت عریان محشور می شوند؟ حضرت فرمودند: محشور می شوند در کفهای خود. گفته شد کفنی برای آنها نیست؟ فرمود: آن کسی که زنده می سازد بدنهای آنها را، تجدید می نماید کفهای آنان را.

۳- (انظر إلى العظام كيف ننشرها ثم نكسوها لمحمًا فلما تبيّن له قال أ علم أن الله على كل شيء قدير.) ۱۳

۲- "عن الصادق قال: اذا اراد الله ان يبعث الخلق امطر السماء اربعين صباحاً فاجتمعت الاوصال ونبت اللحوم." ۱۴

وینگر در استخوانهای آن که چگونه در همش پیوسته و گوشت بر آن پوشانیم چون این کار بر او آشکار و روشن گردید گفت: همانا اکنون به حقیقت و یقین می دانم که خداوند بر همه چیز قادر و تواناست.

حضرت صادق فرمودند: هنگامی که خداوند بخواهد خلق را زنده سازد، چهل روز باران بر زمین می بارد، آن گاه اعضاء جمع شده و استخوانها می رویند.

این آیه شریفه به خوبی معاد را مجسم نموده و زنده شدن پس از صد سال متلاشی شدن مرکب عزیر را به صورت روئیدن گوشت بر استخوانها نشان داده است و به صراحت ارتباط روح را با همین اجزای دنیوی ابلاغ فرموده است.

۳- "عن الصادق قال أتى جبرئيل عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاخذة وفاخرجه الى البقيع فانتهی به الى قبر فصوت بصاحبه فقال: قم باذن الله، فخرج منه رجل أبيض الرأس واللحية يمسح التراب عن وجهه وهو يقول: الحمد لله و الله اكبر، فقال

۴- (وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.) ۱۴

یقیناً خداوند مردگان را از قبرها بر می انگیزد.

معاد آنچه عود می کند در قیامت همین بدن است به عین همین بدون ولی مکرر تصریح کرده است که مقصود از عین این بدن، بدن عنصری مادی نیست، بلکه صورت بدون ماده است که قائم به نفس و انشاء شده نفس از ملکات نفسانی است و این صورت که نشاندهنده انسان دنیوی برای متوسطین از مردم است و انسانها کامل فقط روح آنها در آن نشسته می باشد.

اکنون قسمتی از عبارات آخوند ملاصدرا را یادآوری می شویم:

۱- "فکل جوهر نفسانی مفارق یلزم شیخ مثالی ینشأ منه بحسب ملکاته و اخلاقه و هیئاته النفسانیه بلا مدخلیه الاستعدادات و حرکات المواد کما فی هذا العالم شیئاً فشیناً" الی ان قال "فان قلت: النصوص القرآنیه داله علی ان البدن الاخروی لکل انسان هو بعینه هذا البدن الدنیوی له، قلنا: نعم ولكن من حیث الصوره لامن حیث الماده و تمام کل شیء بصورته لامادته." ۱۸

پس هر جوهر مفارق نفسانی شبیحی مثالی لازم دارد که از نفس به حسب ملکاتش انشاء شده است، بدون مدخلیت استعداد است و حرکات مواد آنچنان که در دنیا می باشد، تا آن که می فرماید: اگر بگویی دلیلهای قطعی قرآنی اثبات می کند که همین بدن دنیوی در قیامت خواهد بود، گوئیم: درست است که بدن دنیایی است و لکن از حیث صورت نه ماده، زیرا شبیثیت شیئی به صورت اوست نه به ماده.

۲- "وانزل من هذا المرتبه من الاعتقاد فی باب المعاد و حشر الاجساد، اعتقاد علماء الکلام کالامام الرازی

جبرئیل: عد باذن الله، ثم أنتهی به الی قبر آخر، فقال: قم باذن الله فخرج منه رجل مسود الوجه وهو یقول: یا حسرتاه یا ثوراه، ثم قال له جبرئیل: عد الی ما كنت باذن الله، فقال: یا محمد هكذا یحشرون یوم القیامه، والمؤمنون یقولون هذا القول، ولاء یقولون ما تری." ۱۷

از حضرت صادق؟ نقل کرده است: "جبرئیل نزد رسول اکرم (ص) آمد و حضرت را به بقیع برد. در آن جا به قبری رسید. صاحب آن قبر را صدا زد و گفت: برخیز! به اذن خداوند از قبر، مردمی موی سر و صورت سفید شده از قبر برخاست. خاك از صورت خوددور می کرد و می گفت: الحمد لله و الله اكبر. جبرئیل گفت: برگرد به اذن خداوند! بعد به سوی قبر دیگری رفت و گفت: برخیز به اذن خداوند! مردی صورت سیه شده برخاست و می گفت: یا حسرتاه یا ثوراه! جبرئیل گفت: برگرد مانند حالت سابق خود. آنگاه گفت: یا محمد! این چنین محشور می شوند روز قیامت و مومنین در هنگام حشر آن کلمات را می گویند و دیگران آنچه دیدی می گویند."

از مجموعه آیات و روایات (که به عنوان نمونه قسمتی از آیات و روایات را نقل کردیم) بخوبی استفاده شد که در نشأت قیامت، روح انسانها با بدن عنصری مادی دنیوی محشور می شود.

نظر آخوند ملاصدرا در مساله معاد جسمانی با توجه به این که آخوند ملاصدرا فیلسوف شهیر، در موارد بسیاری تصریح می کند به این که معاد در

مطلب را بخوبی تشریح کرده و مخالفت نظریه آخوند ملاصدرا را با مستفاد از شرع کتاب و سنت تصریح نموده اند نقل می گردد:

۱- مرحوم میرزا احمد آشتیانی رحمه الله بعد از اثبات اصل معاد می گوید: "الثانی انه بعد ما ثبت بحکم العقل و النقل لزوم المعاد و يوم الجزاء وقع البحث فی ان ما ينتقل اليه الارواح فی القيامة الكبرى و يوم الحساب، هل هو عين الابدان الدنیویة البالیة العنصریة بشمل شتاتها و جمع جهاتها بامرہ تبارک و تعالیٰ کما یقتضیه الاعتبار حیث ان النفس خالفت او اطاعت و انقادت لما كانت بتلك الجوارح فحسن المجازات و کمال المكافات بان یكون المجازیعین من اطاع او عصی ام لا. بل تنتقل الی صور مجردة تعلیمیة ذات امتداد نظیر القوالب المثالیته و الصور المرآتیة؟" الی ان قال:

"ما وقع التصریح به فی القرآن الکریم هو الاول، کما فی جواب سؤالاتی ابراهیم؟ حیث قال: رب ارنی کیف تحی الموتی قال اولم ا حکیم و قوله تعالیٰ فی جواب (ایحسب الانسان ان لن نجتمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه) و قوله عز شانه فی جواب سوال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاه اول مره و هو بکل خلق علیم و غیر ذلك من الایات."

الی ان قال:

"و لکن جماعه من اهل الحکمه المتعارفه ذهبوا لشبهه عرضت لهم الی الثانی و لابد لنا من حلها و دفعها بعون الله تعالیٰ." ۱۸

متفرقات اجزاء مادیه لاعضاء اصلیه باقیه عندهم" الی ان قال: "و لا یخفی علی ذی بصیره ان انشاء الثانیه طور آخر من الوجود بیاین هذا الطور المخلوق من التراب و الماء و الطین، و این الموت و ابعث ابتداء حرکت المادیه و البدن الترابی الکثیف الظلمانی." ۱۸

"و پست تر و پایین تر از این مرتبه (که قبلاً ذکر شده است)" از نظر اعتقادی در باب معاد و محسور شدن جسدها اعتقاد علماء کلام مانند امام فخر رازی و همفکران اوست که معاد نزد آنان همان جمع متفرقات از اجزاء مادیه است. در ارتباط با اجزاء اصلیه باقیمانده، تا این که می گوید: و برهیچ صاحب نظری مخفی نیست که نشاء دوم جریان دیگری است از وجود، مبین این جریان پدید آمده از خاک و آب و گل و این که مرگ و حشر ابتداء حرکت و جود به سوی خداوند متعال است یا قرب به او نه عود و برگشت و بسوی خلقت مادى و بدن خاکی کثیف ظلمانی.

از آنچه گفته شده بخوبی و روشنی تفایر مستفاد از قرآنکریم و احادیث معتبر و گفتار آخوند ملاصدرا مشخص گردید. آری آخوند ملاصدرا اسم جسم و جسمانی همین بدن و امثال آن را بسیار آورده است، امام تصریح نموده که مقصود از این بدن، بدن عنصری - مادى نیست.

رد نظریه ملاصدرا در گفتار سه شخصیت ارزنده

در تتمه این بحث، گفتار سه شخصیت ارزنده علم و تقوا، مرحوم آیت الله میرزا احمد آشتیانی رحمه الله و آیت الله حاج شیخ محمد تقی آملی رحمه الله و مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری رحمه الله که

او به هر نوع خلق کردنی (چه از اول چیزی نباشد و یا چیزی باشد و پراکنده شود و بخواهد آن را دوباره مثل او گرداند) دانا و توانا است" و غیر ذلك از آیات قرآن کریم که تصریح با بازگشت همین بدن عنصری دارد. سپس مرحوم آشتیانی اضافه می کند:

ولکن عده ای از اهل حکمت متعارفه (فلاسفه) بخاطر شبهه ای که برای آنها ایجاد شده قائل به قول دوم (تعلق روح در قیامت به صورتهای قالبیهای مثالی) شده اند و ما ناچاریم که آن شبهه را حل کنیم به یاری خداوند متعال.

آن گاه خلاصه ای از مسلک آخوند ملاصدرا را آورده و انتقاد نموده، می فرماید:

"فانکار المعاد الجسمانی و عود الارواح الی الاجسام الذی یساعده العقل السلیم یخالف نص القرآن بل جمیع الادیان و انکار لما هو ضروری الاسلام، اعادنا الله تعالی من زلات الاوهام و تسویلات الشیطان." ۲۰
انکار معاد جسمانی و عود ارواح به اجسام که عقل هم مساعد اوست مخالف نص قرآن بلکه جمیع ادیان و انکار ضروری اسلام است و خداوند ما را از لغزشهای و هم و فکرهای شیطانی نگهدارد.

۲- مرحوم آیت الله حاج سید احمد خوانساری رحمه الله در بحث معاد فرموده است:

"ثم ان البدن المحشور فی یوم النشور البدن العنصری كما هو صریح الایات و الاخبار، و قد یقال: ان الحمشور لیس البدن العنصری، بل البدن المثالی المنشأ بانشاء النفس باذن الله تعالی، والمختلف بالاختلاف الملكات الحاصله فی الدنیا.

دوم: بعد از آن که به حکم عقل و نقل لزوم معاد و روز جزا ثابت شد، بحث در این است که آن چیزی که ارواح در قیامت و روز حساب به آن تعلق می گیرد عین بدنهای دنیوی مادی است به این که اجزاء پراکنده همان بدن دنیوی جمع شود به امر خداوند تبارک و تعالی چنان که اعتبار عقلانی همین مطلب را اقتضاء می کند، زیرا که مخالفت فرامین الهی و یا موافقت و اطاعت آن چون با جوارح است پس نیکو است که مجازات و عقوبت هم از برای همانها باشد. به این بیان که مجازات شونده، همان اطاعت کننده و یا نافرمانی کننده باشد و یا این که چنین نباشد بلکه ارواح به صورتهای مجردتعلیمی که دارای امتداد هستند مثل قالبهای مثالی و صورتهای مرآتی منتقل شوند.

بعد ایشان می فرماید:

آنچه قرآن کریم به آن تصریح دارد قول اول است کما این که در سوال حضرت ابراهیم؟ که گفت: خدایا! چگونه زنده می گردانی مردگان را و! و قول خداوند که در جواب فرمود: "آیا گمان می کند انسان که ما استخوانهای او را هرگز جمع نمی کنیم بلکه جمع می کنیم آن استخوانها را و حال آن که ما قادریم سرانگشتانش را به حال اول برگردانیم."

و قول خداوند بلند مرتبه در جواب سوال کسی که استخوان پوسیده ای را آورد نزد پیامبر اکرم (ص) و آن را فشرده و گفت: "کیست که زنده گرداند استخوانهای پوسیده را و حال آن که آنها متلاشی شده اند؟ بگو: ای پیامبر! زنده می گرداند این استخوانهای پوسیده را همان کسی که در ابتداء آنها را خلق کرده و

اصحاب الیمین و اما بدون ذلك ایضاً كما فی المقربین (ولعمری) ان هذا غیر مطابق مع ما نطق علیه الشرع المقدس علی صادعه السلام و التحیه و انا اشهد الله و ملائکته و انبیائه و رسوله انی اعتقد فی هذه الساعه و هی ساعه الثلاث من یوم الاحد الرابع عشر من شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۶۸ فی امر المعاد الجسمانی بما نطق به القرآن الکریم و اعتقد به محمد (ص) و الائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و علیه اطبقت الامه الاسلامیه ۲۲۰۴

این نهایت چیزی است که در این طریقه می توان گفت و لکن حقیقت مطلب این است که این مطلب عین انحصار معاد است به روحانی، لکن به گونه ای بسیار مخفی پس بدرستی که بعد از فرض بودن شیئیت شیء به صورتش. و این که صورت صاحب نفس همان نفسش است. و این که ماده دنیوی بخاطر عدم مدخلیتش در قوام شیء، محشور نمی شود. و این که محشور شونده در قیامت همان نفس است نهایت امر یا با انشاء نفس بدن مثالی قائم به آن نفس که این قیام به نوع صدوری مجرد از ماده و لوازم آن ماده بجز مقدار چنانچه این مطلب در نفوس متوسطه از اصحاب شمال (جهنمی ها) و یا اصحاب یمین (بهشتی ها) وجود دارد. و یا این که بدون انشاء نفس است بدن مثالی را چنان که این مورد برای مقربین است، و لکن قسم به جان خودم که این عقیده مطابق نیست با آنچه که شرع مقدس گفته که بر مبلغ و مبین آن (پیامبر اکرم) سلام و تحیت باد و من شاهد می گیرم خداوند و ملائکه اش و انبیاء و رسلش را که من اعتقاد دارم در این ساعت

سپس بدرستی بدنی که محشور می شود در روز قیامت بدن مادی است، چنان که این مطلب صریح آیات قرآن و روایات است و گاهی گفته شده که محشور در قیامت بدن مادی نیست بلکه بدن مثالی است که بوجود آمده به وسیله نفس به اذن خداوند متعال و آن بدن مثالی مختلف است به اختلاف ملکات نفسانیه ای که در دنیا حاصل شده است.

و سپس ایشان شروع می کنند در ذکر شبهات و جواب از آنها و می فرمایند:

و فی المقام شبهات تدعوا الی القول المذكور ۲۱
در این بحث شبهاتی وجود دارد که آن شبهات اقتضاء قول دوم را دارد (که محشور در قیامت بدن مثالی است). و بعد شبهات را ذکر کرده و جواب می دهند.

و سپس آیات و روایات اثبات کننده معاد به معنایی که گفته شده را می آوردند.

۳- مرحوم آیت الله میرزا محمد تقی آملی رحمه الله فقیه و فیلسوف، در تعلقیه شرح منظومه درالفوائد پس از توضیح و تعلیق بر مختار مصنف می فرماید:
”هذا غایه ما یمکن أن یقال فی هذه الطریقه و لکن الانصاف انه عین انحصار المعاد بالروحانی لکن عباره اخفی فانه بعد فرض کون شیئیه الشیء بصورته و ان صوره ذات النفس هو نفسه و ان ماده الدنیویه لمکان عدم مدخلیتها فی قوام الشیء لایحشر، و ان المحشور هو النفس، غایه الامر اما مع انشائها لبدن مثالی قائم بها قیاماً صدوراً مجرداً عن ماده و لوازمها الا المقدر كما فی نفوس المتوسطین من اصحاب الشمال او

که ساعت ۳ روز یکشنبه چهاردهم ماه شعبان المعظم سال ۱۳۶۸ است در امر معاد جسمانی به آنچه که نطق کرده به آن قرآن کریم و اعتقاد داشته به آن حضرت محمد (ص) و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بر آن اتفاق دارد امت اسلامی.

در این سه سخن شدت نظر به آخوند ملاصدرا رد شده است و همان معاد جسمانی به معنای مورد نظر عموم فقها و محدثین تثبیت گردیده است.

۱- هر کس یکی از حواس خود را از دست دهد علمی را از دست داده است.

۲- حالت و گونه ای است به غیر حالت و گونه عقل.

۳- ثانیاً بسیاری از کشف ها با مسائل یقینی و قطعی ما مخالف است، پس نمی توان میزان باشد.

مانند کشف محیی الدین بن عربی که در فص

داودیه از فصوص الحکم می گوید: "ولهذا مات

رسول الله (ص) و ما نص بخلافه عنه الی احد و

لا عینه لعلمه ان فی امته من یاخذ الخلاقه عن ربه

فیكون خلیفه عن الله مع الموافقه فی الحکم المشروع.

فلما علم ذلك - ص - لم یحجر الامر".

صاحب کتاب ممد الهمم در شرح فصوص الحکم،

ص ۴۱۰، پس از شرح عبارت فوق در پاورقی می

گوید: شک نیست که رسول الله برای خود وصی تعیین

فرمود و آن امیر المومنین علی؟ بود چنانچه شک

نیست که رسول الله در حین ارتحال تعیین خلیفه

نفرمود، زیرا چون قلم و کاغذ خواست، عمر گفت:

کتاب خدا ما را کافی است "و ان الرجل لیهجر" و کار

به مشاجره و نزاع در حضور رسول الله کشید به تفصیل که در کتب فریقین مذکور است. در عین حال رسول الله می دانست که در میان امتش کسی هست که خلیفه است و اوست که در حقیقت جانشین آن جناب است و اگر خیلی جمود و سماجت در ظاهر لفظ بشود باید گفت که شیخ صاحب عصمت نبود، و در اول کتاب تصریح کرد که گفت من رسول و نبی نیستم ولی وارثم و حارس آخر تم و چون صاحب عصمت و رسول و نبی نیست، کشف او را که اخذ از حق تعالی است به حسب معتقد و سوابق انس و الفت اشتباهی روی آورد.

۴- و روشن است در مواردی که ظاهر وحی با عقل

نظری و مستقلات عقلیه یا آنچه که براساس بدیهیات

نهاده شده است. مخالف باشد، اگر سندش قطعی باشد

توجیه می شود و در چنین مواردی توجیه آن در خور

وحی به بهترین صورت آمده است از قبیل آیه شریفه:

(الی ربها ناظره) القیامه / ۲۳ و (و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ

رُوحِي) الحجر / ۲۹. و اگر سند صحیح نداشته باشد

و توجیه روشنی هم برای او نباشد مردود خواهد بود.

۵- شواهد یاد شده بعد از قبول وحی به وسیله عقل

است.

۶- روم / ۸.

۷- حشر / ۷.

۸- اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۲۲، ح ۲، ص

۲۵.

۹- اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۲، ح ۲، ص ۱۶.

۱۰- اصول کافی، خطبه الکتاب، ج ۱.

۱۱- بقره / ۷۸ و ۷۹.

۱۲- قیامت / ۳.

۱۳- بقره / ۲۵۹.

- ۱۴- حج / ۷.
- ۱۵- الاحتجاج الامام ابی عبدالله ؟ - و من سوال الزندقی الذی سان ابا عبدالله ؟ عن مسائل كثيره، ج ۲، ص ۲۴۶، طبع انتشارات اسوه، ۱۴۱۳ هـ.
- ۱۶- بحار الانوار، كتاب العدل و المعاد، باب اثبات الحشر و كيفيه، ج ۸ و ۸ / ۳۳.
- ۱۷- بحار الانوار، كتاب العدل و المعاد، باب اثبات الحشر و كيفيه، ج ۸ / ۳۹.
- ۱۸- اسفار، ج ۹، ص ۱۵۳. طبع بيروت، و صفحات ۲۱، ۳۹، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۶ و ۱۷۸ مطلب فوق به وضوح نیز بیان شده است.
- ۱۹- لوامع الحقایق، مبحث المعاد، ص ۳۹ و ۴۰.
- ۲۰- لوامع الحقایق، مبحث المعاد، ص ۳۹ و ۴۰.
- ۲۱- العقائد الحقه، اثبات المعاد، ص ۲۵۵، ط الاولی، ۱۴۲۱ هـ.
- ۲۲- درر الفوائد. الاملی، فی المعاد الجسمانی، ج ۲، ص ۴۶۰، ط: دارالتفسیر للطباعة والنشر، قم، الثالثه ۱۳۷۴ هـ. ش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی